

سیرت حوزہ اصفہان

دقرونم

مجدود نور محمد

مرکز تحقیقات رایانہ ای حوزہ علمیہ اصفہان

نورمحمدی، محمد جواد، ۱۳۴۷.

میراث حوزه اصفهان / به اهتمام محمد جواد نورمحمدی : [برای] مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمیه اصفهان. - قم: مؤسسه فرهنگی مطالعاتی الزهراء (ع)، ۱۳۸۶.

ج. - (مجموعه منشورات: ۱۴) ۳۰۰۰۰ ریال: شابک دوره: 1 - 7 - 96108 - 964 : ISBN

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

ج. ۳ (چاپ اول: ۱۳۸۵): (ج. ۳): ISBN : 964 - 96108 - 6 - 3

۱. اسلام - متون قدیمی تا قرن ۱۴. ۲. فلسفه اسلامی - متون قدیمی تا قرن ۱۴.

۳. کلام - متون قدیمی تا قرن ۱۴. ۴. فقه جعفری - متون قدیمی تا قرن ۱۴.

الف. نورمحمدی، محمد جواد، گردآورنده. ب. حوزه علمیه اصفهان. مرکز تحقیقات رایانه‌ای.

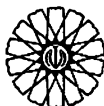
ج. عنوان. ۴۳۲ ص.

۲۹۷/۰۴

۸۳-۳۵۱۷۲ م

BP ۱۱ / ۳ م

کتابخانه ملی ایران



موسسه فرهنگی مطالعاتی الزهراء



مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمیه اصفهان

کتابخانه
مرکز علمی حوزه علمیه اصفهان
۰۲۲۲۶۶

■ میراث حوزه اصفهان / ۳

- به اهتمام : محمد جواد نورمحمدی
- پژوهش : مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمیه اصفهان
- ناشر : مؤسسه فرهنگی مطالعاتی الزهراء (ع)
- چاپ و لیتوگرافی : اعتماد
- صحافی : یاس
- نوبت چاپ : اول / فروردین ۱۳۸۶
- شمارگان : ۱۰۰۰
- بها : ۳۰۰۰۰ ریال

مرکز پخش: اصفهان - خیابان شهید مطهری - ابتدای خیابان اردیبهشت

مرکز تحقیقات رایانه‌ای حوزه علمیه اصفهان

E-mail: info@hozeh.org

WWW.hozeh.org

تلفن: ۰۳۱۱-۲۳۴۴۶۱۰-۵

دورنگار: ۰۳۱۱-۲۳۴۴۶۱۰

مفتاح الجنان

در شرح دعای صباح

آیت الله حاج میرزا رضا کلباسی رحمته الله علیه

تحقیق و تصحیح: مهدی رضوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

دعا یکی از زیباترین جلوه‌های حضور عبد در برابر معبود و عاشق در پیشگاه محبوب خویش است. ترنم مناجات با پروردگار عالم یکی از بزرگترین لذت‌های اولیای الهی و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بوده است. دعای صباح از دعا‌های ارزشمند شیعه و مناجاتی شورانگیز و عاشقانه از امام عارفان و مولای موحدان حضرت علی علیه السلام است و بنابر مشهور زمان قرائت آن بعد از اقامه فریضه صبح است و برخی گفته‌اند باید بعد از نافله فجر خواند. آنچه از نظر خواننده گرامی می‌گذرد شرحی مختصر بر دعای صباح حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که از خامه پر گهر عالم جلیل و فقیه جامع آیت الله حاج میرزا رضا کلباسی رحمته الله علیه صاحب کتاب انیس اللیل بر صفحه کاغذ چکیده است.

وی در مقدمه این رساله به تعریف دعا، بیان شرایط، آداب دعا، و سپس به ترجمه فقره‌های دعای نورانی صباح پرداخته است و با قلمی روان و شیوا فقره‌های آن را شرحی کوتاه آورده است. سیر زندگانی مؤلف این رساله که از علمای بزرگ و معروف اصفهان بوده در کتاب‌ها و منابع فراوانی آمده است که از آن جمله می‌توان به «مرآة المصنف» میرزا یحیی مدّرس، «مرآة الحیجة» استاد حجّت هاشمی خراسانی و «دانشمندان و بزرگان اصفهان» نوشته مرحوم سیّد مصلح‌الدین مهدوی اشاره نمود.

ما از منابع مختلف شرح حالی کامل و کوتاه در ابتدای این رساله آورده‌ایم که امید آن داریم گویای ابعاد زندگی آیت‌الله کلباسی و منزلت ایشان باشد.

اثر حاضر بر اساس نسخه منحصر به فردی که در اختیار حضرت حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ احمد کلباسی اشتری بود تصحیح گردیده است.

نسخه با خط نسخ آمیخته با نستعلیق خوانا و زیباست و تاریخ نگارش آن بنا بر آنچه در پایان نسخه آمده است در هفدهم ماه ذیحجه سال ۱۳۴۲ قمری می‌باشد.

در تصحیح رساله کوشیده‌ایم عبارات مؤلف اثر را به درستی دریافت نموده و منتقل کنیم و آیات و روایات را در حد توان و ضرورت از منابع آن آدرس دهیم. امید ما بر این است که جامعه اسلامی از فیض قلم این عالم جلیل‌القدر بهره‌مند گردد.

در این جا بر خود لازم می‌دانم از همه کسانی که در به ثمر رسیدن این اثر کوشش نموده‌اند سپاسگزاری کنم به خصوص از جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ احمد کلباسی اشتری که نسخه خطی شرح دعای صباح را در اختیار این جانب قرار دادند، و نیز از دوست فاضل جناب آقای رحیم قاسمی که این حقیر را در آماده‌سازی این اثر یاری کردند کمال تشکر و تقدیر را دارم.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

حوزه علمیه اصفهان - مهدی رضوی

نگاهی به سیر زندگی فقیه گرانمایه

مرحوم حاج میرزا رضا کلباسی رحمته الله علیه

فقیه بزرگوار و عالم فرهیخته آیت الله حاج میرزا رضا کلباسی رحمته الله علیه از علمای پرهیزکار و فقهای نامدار و واعظین برجسته و چهره‌ای شناخته شده در قرن سیزدهم هجری در اصفهان است.

وی فرزند مرحوم میرزا عبدالرحیم کلباسی، فرزند حاج میرزا محمد رضا کلباسی، فرزند فقیه برجسته شیعه مرحوم حاج محمد ابراهیم کلباسی؛ است؛ و چنان که گفته‌اند نسب این خاندان به جناب مالک اشتر نخعی، صحابی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منتهی می‌شود.

تولد

مرحوم حاج میرزا رضا کلباسی رحمته الله علیه شب جمعه ۲۵ ذی‌قعدة سال ۱۲۹۵ ق برابر با ۱۲۵۷ ش دو ساعت از شب گذشته، و به عنوان سومین فرزند میرزا عبدالرحیم دیده به جهان گشود.

تحصیلات

وی پس از گذراندن تحصیلات مقدماتی در اصفهان و تلمذ نزد مرحوم ملا حسین نائینی، همراه با پدر بزرگوار خویش رهسپار تهران گردید، و طی یک سال اقامت در آن شهر، شرعیات را نزد میرزای آشتیانی، و عقلیات را در محضر حاج ملا محمد آملی

فراگرفت؛ و سپس به زادگاه خویش، یعنی اصفهان مراجعت نموده، و در حدود ۲ سال ملازم مجلس درس مرحوم شیخ احمد حسین آبادی بود و از وی اجازه روایت دریافت نمود. آن گاه در اوان هیجده سالگی به مجلس درس مرحوم حاج شیخ محمد علی ثقة الاسلام مسجد شاهی درآمد، و تا مدت حیات آن فقیه فاضل همواره به درس وی حاضر می‌گشت؛ و پس از وفات او به مجلس درس برادرش مرحوم آقا نجفی وارد شده و بخشی از فقه و اصول را نزد وی تلمذ نمود.

او در خلال فراگیری فقه و اصول به مجلس درس حکیم بزرگوار و عارف فیاض مرحوم جهانگیرخان قشقایی راه یافته و اسفار مآصدرا و شواهد الربوبیه و شرح خواجه بر اشارات را نزد وی به اتمام رسانید؛ و نیز شرح قیصری بر فصوص و ریاضیات و بخشی از علوم شرعیه را نزد مدرس جلیل‌المقدار و عارف وارسته و حکیم الهی مرحوم ملا محمد کاشی تلمذ نمود؛ چنان که در این خلال طب را از میرزا حسن شیرازی آموخت.

وی پس از طی این مراحل در ماه رجب سال ۱۳۲۳ قمری به عتبات عالیات مشرف گردیده و پس از طی زمان کوتاه قصد بیت‌الله الحرام را نمود، و بعد از مراجعت در نجف اشرف رحل اقامت افکند، و در حدود ۲ سال محضر آخوند محمدکاظم خراسانی صاحب کفایه و مرحوم سید محمدکاظم یزدی صاحب عروه و مرحوم شیخ الشریعه اصفهانی را درک نمود و تحصیلات فقهی و اصولی خویش را تکمیل نمود، و از مرحوم یزدی و مرحوم شریعت اجازه روایت گرفت.

مراجعت به اصفهان

جناب کلباسی پس از تکمیل تحصیلات خود در نجف اشرف در سال ۱۳۲۶ قمری به اصفهان مراجعت نموده و سالها در این شهر به تدریس و ترویج شریعت مطهره و اقامه

جماعت مشغول گردید. وی در مسجد «تکیه» در محله بیدآباد اصفهان اقامه نماز جماعت می نمود، و شبهای جمعه در تخت فولاد در مسجد رکن الملک به احیا و قرائت دعای کمیل و مشلول می پرداخت.

اساتید

مجموع اساتید و مشایخ اجازه ایشان به انضمام پدر چهارده نفر و به شرح زیر می باشند:

۱- پدر بزرگوارش میرزا عبدالرحیم کلباسی. (مجیز مرحوم کلباسی برای روایت)

۲- ملا حسین نائینی.

وی از علمای اتقیا بود که در مسجد سید اصفهان تدریس می نمود. مدفنش در تخت پولاد اصفهان نزدیک بقعه مرحوم آقا محمد بیدآبادی است.^۱

۳- شیخ احمد حسین آبادی. (مجیز)

شیخ احمد از فقها و علما و اهل زهد و تقوی بود؛ و چنان که گفته اند از قدرت حافظه فوق العاده ای برخوردار بود. وی نزد پدر خود و مرحوم میرزا محمد باقر چهارسوقی و میرزا محمد هاشم درس خواند و از هر سه نفر اجازه روایت داشت. در روز چهارشنبه ۲۲ جمادی الاولی ۱۳۵۷ قمری وفات نموده، و در تخت پولاد اصفهان، در تکیه بروجرودی مدفون شد.

۴- میرزا محمد باقر حکیم باشی.^۲

(۱) تاریخ ناین، ج ۴، ص ۱۴۵.

(۲) مرحوم حاج میرزا محمد باقر حکیم باشی، فرزند آخوند عبدالجواد خراسانی حکیم الهی است. وی طبیبی حاذق و حکیمی کامل و فقیهی فاضل بود که در علم طب تبحری خاص ←

۵- میرزا حسن شیرازی.

۶- میرزا محمد حسن آشتیانی.

۷- شیخ محمد علی ثقة الاسلام مسجد شاهی.

۸- محمد تقی نجفی معروف به آقا نجفی.

۹- ملا محمد آملی.

مرحوم ملا محمد آملی، فرزند علی بن محمد بن علی، از علما و فقها و اهل حکمت و سیر و سلوک و از شاگردان مرحوم میرزای آشتیانی بود. از وی کتابهای اخبار الاسرار در مراحل ابرار، که افاداتی است عرفانی بر حواشی مرحوم سید صادق تهرانی بر فصول شیخ محمد اصفهانی و تلخیص الفرائض، (رساله عملیه) باقی مانده است.

وی در غرّه ماه شعبان سال ۱۳۳۶ در تهران وفات نموده و در ابن بابویه مدفون گردید.

۱۰- جهانگیرخان قشقایی.

۱۱- ملا محمد کاشی.

۱۲- آخوند خراسانی.

۱۳- آقا سید محمد کاظم یزدی. (مجیز)

۱۴- شیخ الشریعه اصفهانی. (مجیز)

تألیفات

از این عالم جلیل القدر تألیفات چندی به جای مانده که از جمله آنها می توان به موارد زیر اشاره کرد:

→ داشت. آن مرحوم بعد از ظهر چهارشنبه ۶ جمادی الاولی ۱۳۲۷ قمری وفات نموده و در تخت پولاد اصفهان، در تکیه مجلسی مدفون گردید.

- ۱- انیس اللیل در شرح دعای کمیل، که در سال ۱۳۲۰ قمری شروع به تألیف آن نموده و در طی چند سال تنقیح شده و به مرحله چاپ رسید.^۱
- ۲- حاشیه بر فرائد شیخ انصاری. (نا تمام)
- ۳- حاشیه بر کفایه آخوند خراسانی. (نا تمام)
- ۴- حاشیه بر نجات العباد.
- ۵- رساله‌ای در رضاع.
- ۶- راهنمای دین.
- ۷- مقامات العارفین در عرفان و سلوک.
- ۸- مکیال الیقین فی اصول الدین.
- ۹- نفحات اللیل فی شرح دعاء الکمیل؛ شرحی است مختصر اما عالمانه تر از انیس اللیل که به خامه قلم مؤلف نگاشته شده است.
- ۱۰- دعوة الحسینیة، در اسرار نهضت عاشورا.
- ۱۱- شرحی بر اشعار حافظ.
- ۱۲- هدیة السالکین، در سیر و سلوک.
- ۱۳- ترجمه اهللبجه.
- ۱۴- اشراقات الایام فی افاضات الأنام.
- ۱۵- حاشیه بر منظومه سبزواری.

(۱) این کتاب برای اولین بار در سال ۱۳۴۳ به همراه کتاب «مرآة المصنف»، نوشته مرحوم حاج میرزا یحیی مدرس بیدآبادی به چاپ رسید.
کتاب «مرآة المصنف» نوشته‌ای در شرح احوال مرحوم حاج میرزا رضا کلباسی رحمته الله.

۱۶- ایقاضات الاصول.

۱۷- شرح منازل السائرین.

۱۸- شرح دعای صباح امیرالمؤمنین. (رساله حاضر)

شاگردان و مجازین

از جمله شاگردان و مجازین مرحوم کلباسی می توان به افراد ذیل اشاره نمود:

۱- معلم حبیب آبادی.

۲- سید ضیاءالدین اصفهانی.

۳- دکتر عبدالجواد فلاطوری.

۴- سید علی حجت هاشمی.

۵- حاج سید فضل الله ضیاء نور.

۶- سید محمد علی موحد ابطحی.

۷- سید محمد جواد سبزواری.

۸- حاج میرزا علی آقای شیرازی.

و افراد بسیاری دیگر.

خانواده و فرزندان مرحوم کلباسی

مرحوم کلباسی از دو همسر خویش دارای چند دختر و چهار پسر گردید که در اینجا از آنان یاد می کنیم:

۱- حاج شیخ اسماعیل کلباسی؛ وی که عالمی عامل، و ققیهی فاضل، و مانند

پدر خویش در خطابه توانایی فوق العاده ای داشت، در روز چهارشنبه دهم

ذیحجه الحرام ۱۳۲۲ قمری چشم به جهان گشود. و در ۲۷ رمضان المبارک سال ۱۳۹۷ قمری دار فانی را وداع گفت، و در مسجد رکن الملک اصفهان مدفون گردید.

۲- مرحوم صدرالدین کلباسی؛ این عالم واعظ روز چهارشنبه ۱۹ ربیع الثانی ۱۳۳۴ قمری در اصفهان متولد گردید. و در محضر بزرگان حوزه اصفهان تحصیل کرد و در این شهر به تدریس و وعظ و امامت جماعت مشغول گردید. وی در سال ۱۴۱۱ ق رحلت نمود. و در مسجد رکن الملک اصفهان مدفون گردید.

۳- فخرالدین کلباسی؛ سومین فرزند مرحوم میرزا رضا بود و در ۱۷ شعبان ۱۳۴۲ در اصفهان متولد و در سال ۱۴۰۷ قمری دار فانی را وداع گفته و در مسجد رکن الملک اصفهان مدفون گردید.

۴- آقا نورالدین کلباسی؛ چهارمین فرزند مرحوم میرزا رضا کلباسی، آقا نورالدین کلباسی است که در شب سه شنبه ۱۶ صفر ۱۳۵۹ در اصفهان متولد شد.

۵- زوجه شیخ محمد تقی، فرزند مرحوم ملا محمد حسین قشارکی.

۶- زوجه شیخ محمد علی مولانا، فرزند مرحوم آقا نجفی.

مادر این دو دختر از روستای حبیب آباد اصفهان بوده است.

۷- زوجه شیخ محمد نهاوندی، فرزند دختر مرحوم حاج شیخ علی اکبر نهاوندی.

۸- زوجه شیخ احمد، فرزند حاج شیخ محمد ابراهیم کلباسی، برادر مرحوم میرزا رضا کلباسی. مادر این دو دختر زوجه دوم مرحوم کلباسی و از مشهود مقدس بوده است.

رحلت

وی در سال‌های آخر عمرش به مشهد مقدس عزیمت نموده و در آن دیار رحل اقامت افکنده و به تدریس و نشر احکام اشتغال داشت. آن فقیه بزرگوار سرانجام در شوال ۱۳۸۳ قمری در مشهد مقدس به رحمت حق پیوست، و در صحن کهنه به خاک سپرده شد.

مناشیق خُلقه مبارک
کمال خورشید
جلالت

مِنْ أَهْلِ الْوَحْيِ

[illegible]

بِالْعَفَا بِالْعَفَا بِالْعَفَا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ
 بغیر از محبوب من دل من محبوب مستور است از کمال معرفت تو
 و نفس من عیب است و عقل من مغلوب خواهشها را فسانت
 خواهشها من غالب بر من و دوزخ بر دار من از کشت و نافرمان
 من بپاست و زبان من اقرار کننده است بکفر من پس چیت چاره من
 از پویش شده عیبها و دران غیبها و از رفع کننده اندوهها بخت کن
 مرا به انرا حکمت محمد آل محمد ارباب رنجینه ارباب رنجینه بسیار
 بر حق از رحمت تری رحمت کنده ان فدای حق الفراع من ترجمه دعا صبا
 السما بفتح الجح عن سبیل الاستعجال حشت البطل بتایید الکمال
 غنیمت شکر ز الجحرام ۱۳۴۲ بروم الحقی افرطک دهر و کاتبه الزاب ربا

مقدمه: [تعریف دعا]

در تعریف دعا و ترغیب بدان و بیان شرایط و آداب آن و سبب عدم استجابات دعا یا تعویق در آن.

بدان که دعا و التماس و امر هر سه به معنی خواستن چیزی است از غیر، و فرق میان این سه آن است که دعا، خواستن چیزی است از کسی که خود را پست تر از آن کس قرار دهد، و التماس، خواستن چیزی باشد از کسی که خود را مساوی آن شخص داند. امر، خواستن چیزی است از کسی که خود را اعلی مرتبه از آن کس قرار دهد.

اما فواید این دعا بسیار است، از آن جمله: دفع بلای نازل، و جلب نفع آجل، و دوام نعمت حاصل، و طلب رحمت و مغفرت از اقوال و اعمال باطل است.

و خواندن و مداومت کردن در دعا عقلاً و نقلاً مستحسن و معذوب الیه است.

اما به حسب عقل؛ زیرا که حصول انواع ضرر، هر نوع انسان را محتمل و دفع آن به دعا ممکن است، پس ارتکاب چنین فعلی با وجود قدرت، لازم و ترک آن عقلاً صحیح نیست.

اما بحسب نقل؛ آیات کریمه و احادیث نبوی ﷺ و ائمه - صلوات الله علیهم اجمعین - در

این باب زیاد است، و این مختصر، قلیلی از کثیر آن بیشتر نیست.

از آن جمله، آیه کریمه ﴿أَدْعُوْنِیْ اَسْتَجِبْ لَّكُمْ اِنَّ الَّذِیْنَ یَسْتَكْبِرُوْنَ عَنْ عِبَادَتِیْ

سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ^۱ و همچنین آیه وافی هدایه ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾^۲ و همچنین مضمون بلاغت مشحون ﴿أَدْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا﴾^۳ است.

و از حضرت خاتم الانبیاء علیه السلام مروی است که روزی به اصحاب خود فرمودند که «آگاه باشید که شما را دلالت کنم بر سلاحی که نجات دهد شما را از دشمنان، و مستدام دارد شما را بر رزق. عرض کردند که یا رسول الله آن کدام است؟ آن حضرت فرمودند: «تَدْعُونَ رَبَّكُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ فَإِنَّ سِلَاحَ الْمُؤْمِنِ الدَّعَاءُ»^۴.

و از ائمه هدی - صلوات الله علیهم اجمعین - نیز در این باب احادیث بسیار مروی است که ذکر آنها موجب تطویل می شود.

[شرایط و آداب دعا]

اما شرایط و آداب دعا بسیار است، از آن جمله به ده امر که اهم بود اکتفا نموده:

اول: با طهارت بودن.

دوم: رو به قبله نشستن.

سوم: اعتراف به گناهان خود مفصلاً یا اجمالاً کردن، و از آنها نادم و پشیمان بودن.

چهارم: با اخلاص و حضور قلب، از روی خضوع و خشوع خواندن.

پنجم: در اوّل بسم الله و الحمد گفتن.

ششم: در اوّل و آخر صلوات بر محمد و آل او فرستادن.

هفتم: حسن ظنّ به مجیب الدعوات در اجابت دعا داشتن.

(۱) سوره مبارکه غافر / ۶۰. (۲) سوره مبارکه بقره / ۱۸۶.

(۳) سوره مبارکه اعراف / ۵۶.

(۴) عدّة الدّاعی، ابن فهد حلی، صص ۱۲ و ۱۹۲.

هشتم: گریه کردن و اشک از دیده باریدن، چنان که فقیر، منظوماً گفته:

زُئِن گریه، طفل از مادر خود شیر می‌گیرد دعاها را اجابت‌ها ز فیض چشم‌تر باشد
 نهم: تصدق به فقرا و مساکین نمودن.

دهم: برادران مؤمن را در دعا یادآوری نمودن.

و باید که در دعا اختیار کند ادعیه‌ای را که مأثور باشد از حضرت رسول ﷺ یا ائمه هدی - صلوات الله علیهم اجمعین - زیرا که کلام معجز بیان ایشان به آن خاصیت، موجب اجابت دعا است. و دیگر آن که چون ایشان علیهم صلوات الله الملك المئان، محرم حریم احدیت‌اند، شرایط و آداب مکالمه را با حضرت عزّت - جلّ شأنه - اعلمند، مثل آن که اگر کسی مطلبی در خدمت پادشاه عظیم‌الشأن داشته باشد، اگر خود بلا واسطه عرض کند بسا باشد که به وضعی مکالمه نماید که موجب غضب پادشاه گردد، و اگر مقرّبی را واسطه کند که به آداب، عرض مطلب او نماید به زودی به اجابت مقرون گردد.

[علت عدم اجابت دعا]

و اما سبب عدم اجابت دعا و یا تعویق در آن، یا به اعتبار عدم رعایت آداب آن است، و یا به جهت علم حضرت قاضی الحاجات است بر احوال داعی؛ زیرا که بسا که اگر در این وقت دعای او را مستجاب کند، انواع ضرر به نفس او یا به غیر عارض شود. مثل آن که شخصی غلام شربری داشته باشد که محتاج و پریشان باشد، و همیشه از آقای خود سؤال انعام و خلعت کند، اما چون آقا مطلع بر شرارت ذات او هست، و می‌داند که اگر نسبت به او شفقت و انعامی کند خود را به مهالک انداخته، بلکه باعث اضرار جمعی کثیر می‌گردد، سؤال او را مقرون به اجابت نمی‌گرداند.

هر دمی عالمی خراب شدی

گر دعا جمله مستجاب شدی

و مضمون آیه کریمه ﴿عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ﴾^۱ نیز دالّ است بر این معنی.

و از کلام الله ناطق حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) مروی است، و حاصل مضمون بلاغت مشحون این است که بسیار کارها باشد که آدمی حریص باشد بر آن، و چون برآید، از آن پشیمان، و خواهد که نباشد.^۲

اگر سؤال کنند که هرگاه حضرت حق - سبحانه و تعالی - آنچه موافق حکمت و مصلحت بوده باشد کند، و آنچه برخلاف آن باشد نکند، پس چه فایده در دعا خواهد بود؟

جواب گوئیم که بنا بر علم حضرت قاضی الحاجات به مصالح امور، هرگاه دعای داعی را مقرون به اجابت نفرماید، بدل و عوض آن، نعمتی دیگر کرامت خواهد فرمود، و یا بلیّی را از او رفع سازد، و یا در نشأه آخرت باعث کفاره گناهان، و موجب زیاد شدن درجه او گرداند.

چنانچه از حضرت خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله) مروی است که: «ما من مسلم ینصب وجهه لله تعالیٰ فی مسألة إلا أعطاهایا إما أن یجعلها له وإما أن یدخرها له»^۳؛ یعنی: نیست هیچ مسلمانی که بردارد روی نیاز خود را به درگاه حضرت باری تعالیٰ در طلب مقصدی، مگر آن که ببخشد آن مقصد را به او به زودی، و یا آن را ذخیره کند برای او، یعنی در وقت دیگر، بنا بر مصلحت به او رساند، و یا انجاح مراد دیگر او نماید، و یا دفع بلیّی از او فرماید، و یا ذخیره از برای آخرت او گرداند؛ چه در تفسیر «و إما أن یدخرها» همه این معانی محتمل است.

(۱) سوره مبارکه بقره / ۲۱۶.

(۲) نهج البلاغه، نامه حضرت امیر (علیه السلام) به امام حسن (علیه السلام)، نامه ۳۱.

(۳) مستند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۴۸۸.

و دیگر آن که بسا باشد که آن چه آدمی به آن محتاج باشد، بعد از سؤال و تضرع، دادن آن، مصلحت او باشد. مثل آن که مرد بزرگی غلامان داشته باشد که یکی از آنها پریشان و محتاج به انعام باشد، اما به اعتبار سرکشی و تکبر و عدم سؤال، آقا مصلحت در شفقت انعام ندانسته، تأخیر در انجام مرام او نماید. تا اصلاح احوال او شده، در مقام تذلل و فروتنی و مسألت در آید.

و حضرت امام به حق ناطق، امام جعفر صادق علیه السلام در خطابی که به میسر^۱ فرموده، إشعاری بر این معنی دارد، و حاصل معنی کلام معجز بیانش این است که ای میسر! دعا کن، و مگو که امر فارغ و پرداخته شده از دعا، به درستی که نزد خدای تعالی مرتبتی و منزلتی است که رسیده نمی شود به آن مگر به دعا و مسألت، و اگر بنده دهان خود را ببندد و سؤال نکند، داده نشود به او چیزی، پس سؤال کن تا داده شود. ای میسر! دری نیست که زده شود مگر آن که گشوده گردد به روی صاحب او^۲.

و ها أنا أشرع في المقصود والموعود، و استعانة من الله المبعود.

بسم الله الرحمن الرحيم

باء بسم الله از برای ملاپسه است یا استعانت، و تقدیر چنین می گردد که: إبتدائی متلبساً أو مستعيناً باسم الله.

و علما را در تحقیق کلمه مبارکه جلاله اختلاف است. بعضی جامد می دانند، و می گویند که از اوّل، عَلم ذات مستجمع جمیع صفات کمال است. و بعضی گفته اند معرّب است که در لغت سریانی به معنی الوهیت است، و عَلم ذات واجب است.

و بعضی مشتق می‌دانند. و بر تقریر اشتقاق نیز اختلاف کرده‌اند.

بعضی گویند: مشتق از آلّه به فتح لام به معنی عِبَد است، که الله به معنی معبود باشد.

و بعضی مشتق از آلّه به کسر لام به معنی تَحْيَر می‌دانند، چه عقول در کنه معرفت

او - جلّ شأنه - حیرانند.

و جمعی قائل شده‌اند که مأخوذ از لاء مصدر لاء يَلِيهِ که به معنی اِحْتَجَبَ یا اِرْتَفَعَ

است، لاحتجاب ذاته تعالی عن إدراک الأبصار، و اِرْتَفَاع شأنه سبحانه عما لا یلیق به.

و اقوال دیگر نیز در اشتقاق است.

و بر هر تقدیر، در اصل وصف خواهد بود، که به اعتبار غلبه، جاری مجرای عِلْم

شده؛ و اشهر آن است که عِلْم است.

و رحمن و رحیم هر دو صیغه مبالغه‌اند، مشتق از رحمت. و رحمت در اصل به معنی رَقَّت

قلب است، و چون بر الله تعالی اطلاق کنند، لازم آن که انعام و احسان به غیر باشد مراد است.

و رحمن از صفات مختصّه الله تعالی، و مبالغه‌اش زیاده از رحیم است، چه معنی

رحمن، منعم حقیقی است که در رحمت به نهایت رسیده باشد.

پوشیده نماند که چون این دعای شریف از او را در صحیح است لهذا قائل آن عَلَّامٌ

لمناسبة المقام، اولاً در ضمن حمد و ثنای الهی، ذکر احوال صبح و مناسبات آن،

و ثانیاً قدری از صفات جمال و بسمات جلال را بیان، و ثالثاً صلوات بر محمد و آل

اطهار آن حضرت را بر وجهی بلیغ اداء فرموده، بعد از آن شروع به عرض مطالب

نموده؛ چه دستور است که هر که به بارگاه پادشاه عظیم‌الشّانی جهت حصول مطالب

رود باید که اولاً زبان به حمد و سپاس پادشاه گشوده، بعد از آن منسوبان و مقربان آن

آستان را نیز به دعا و ثنا، از خود راضی، و در آخر عرض مطلب نماید، تا به زودی

مقرون اجابت گردد.

﴿يَا مَنْ دَلَعَ لِسَانَ الصَّبَاحِ بِنُطْقِي تَبْلُجْهُ﴾

در بعضی از نسخه‌ها مصدر به اَللّٰهُم واقع شده: «اَللّٰهُمَّ يَا مَنْ دَلَعَ...». و اَللّٰهُم در اصل یا الله بوده، حرف ندا را از اصل انداخته، و میم مشدّده در آخر عوض آن آورده‌اند. و قَراء یکی از قَراء است گفته که اصل اللّٰهُم: یا الله اَمَنَّا بِالْخَيْرِ بوده [خدایا] قصد کن ما را به خیر. از جهت کثرت استعمال و آسانی، بعضی از زواید را انداخته، اَللّٰهُم گفته‌اند^۱. و بعضی از علمای عربیت مثل شیخ رضی - رضی الله عنه - ردّ قول قَراء نموده، تغلیطش کرده^۲.

و «دلّع» به معنی اخراج زبان است، و اینجا مبنی بر تجرید از زبان خواهد بود. «صبح» و «صبح» هر دو روشنی است که در حوالی افق شرقی ظاهر می‌شود پیش از طلوع آفتاب، و این روشنایی، اوّل ضعیف و مستطیل بوده، و آن را صبح کاذب، و فجر مستطیل، و ذَنَب سرحان گویند؛ و چون آفتاب به افق نزدیکتر شود، این روشنی پهن و منبسط گردد، و آن را صبح صادق، و فجر مستطیر گویند؛ و بعد از آن به سرخی مایل شود، تا آن که آفتاب بر آید.

و «شفق» به عکس این است، چه آن سرخی است که از جانب مغرب بعد از غروب آفتاب ظاهر گردد، و بعد از آن بیاض منبسط، و بعد از آن بیاض باریک طولانی تا آن که به کُلّی منتفی شود.

و باء «بنطق» از برای سببیت است، و «تبلیج» به معنی واضح و روشن شدن است و ضمیر «تبلیج» بنا بر ظاهر، راجع است به صبح، و اضافه نطق به تبلیج بیانی است. و حاصل معنی این خواهد بود که: ای آن کسی که بیرون آورده است زبان صبح را به گفتاری که آن دمیدن و روشن شدن اوست.

و ممکن است که ضمیر «تبلّج» راجع باشد به من موصول، و اضافه نطق به تبلّج اضافه مصدر به معمول خود، و مراد به تبلّج، ظهور و وضوح صانع باشد.

و بنابراین، حاصل معنی چنین خواهد بود که: [ای] آن که بیرون آورده است زبان صبح را به گفتار تبلّج خود، یعنی ظهور و وضوح وجود مقدّس خود، که اشاره باشد به دلیل آن؛ چه زبان صبح، به اعتبار وجود بعد از عدم، گویاست بر امکانش، و هر ممکنی را لابد است از انتهای به واجب، چنان که آیه کریمه ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾^۱ بنا بر بعضی از تفاسیر، مشعر بر این معنی است.

و پوشیده نماند از حسن استعاری که در این کلام معجز نظام به کار فرموده اند؛ چه تشبیه فرموده اند صبح را به انسان متکلم، و ذکر مشبّه، و حذف مشبّه به فرموده، و زبان که از لوازم مشبّه به است از برای مشبّه اثبات کرده اند، و چنانچه نطق از لوازم لسان انسان است، کذلک تبلّج نیز از لوازم لسان صبح است.

﴿وَسَرَّحَ قَطَعَ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ بَغْيَاهِبٍ تَلْجُلِجَه﴾

و در بعضی نسخه ها اعاده حرف ندا و موصول شده، به این طریق که: «و یا من سَرَّحَ...»، و «سَرَّح» - به تخفیف و تشدید - به معنی تَرَكَ و أَهْمَلَ است، و به معنی أَرْسَلَ نیز آمده. و به تخفیف، به اعتبار مقابله با دلّع انسب است. و «قَطَعَ» جمع قطعه به معنی پاره است که عبارت از ساعات شب باشد. و «بَغْيَاهِب» جمع غیهب به معنی ظلمت و تاریکی است، و بَاء بغیاهب به معنی مع، و جار و مجرور متعلّق به سَرَّح است. و «تَلْجُلِج» به معنی تاریکی و نامعلومی، و به معنی تَرَدَّد و ترک نیز آمده.

و حاصل معنی - والله أعلم - چنین خواهد بود که: ای آن کسی که ترک کرده

و وا گذاشته و یا فرستاده است پاره‌های شب تاریک را با تاریکی‌های نامعلوم و مظلّم یا متحرّک و متردّد او.

و ممکن است که بآء از برای سببیت، و ظرف متعلّق باشد به مظلّم. و بنا بر این تقدیر، معنی چنین خواهد بود که ای آن که ترک کرده و فرستاده پاره‌های شب تاریک را به سبب تاریکی غیر معلوم و متردّد او.

و چون تلجلیج به معنی آشفتگی کلام نیز آمده، محتمل است که تشبیه فرموده باشد پاره‌های شب تاریک را به انسانِ آبکم، زیرا که چنانچه آدم لال، اظهار ما فی الضمیر خود نمی‌تواند کرد، هم چنین شب تاریک نیز به اعتبار ظلمت، قادر بر اظهار آن چه در او است نیست، و اثبات تلجلیج که از لوازم آن است شده، چنان چه در فقره اولی تشبیه صباح به انسان متکلم، و اثبات نطق که از لوازمش بود فرموده بودند.

و این معنی، به اعتبار مقابله با فقره اولی، و لطف تشبیهات، به گمان فقیر، انساب و اولی است. و مؤید این حمل است، مثلی که در میان عرب مشهور است که «الحقّ أبلج و الباطل لجلج»^۱ یعنی حق ظاهر و روشن، و باطل آشفته و متردّد است.

﴿وَأَتَقَنَّ صُنْعَ فَلَكٍ الدَّوَارِ فِي مَقَادِيرِ تَبَرُّجِهِ﴾

در بعضی نسخه‌ها به جای فی مقادیر «بمقادیر» است. «اتقان» به معنی محکم و استوار کردن است، و «صنع» به معنی ایجاد کردن، و «فلک» جسم کروی است که فی ذاته حرکت وضعی کند، پس افلاک جزئیّه و کلیّه داخل، و عناصر خارج خواهد بود. و «دوّار» صیغه مبالغه دایر است، یعنی بسیار دور کننده.^۲ و «مقادیر» جمع مقدار، به معنی اندازه است. و «تبرّج» اظهار کردن زن است زینت خود را، کما قال تعالی: ﴿وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ

الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى^۱ و اینجا مراد، تزیین افلاک است به کواکب. قال سبحانه تعالی: ﴿إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ﴾^۲. و ممکن است که مراد از تَبَرَّج در این مقام، حرکت کواکب باشد از برجی به برجی، و «فی مقادیر» ظرف مستقرّ و حال باشد از فلک. و حاصل معنی چنین خواهد بود که محکم و استوار کرده ایجاد فلک دَوَّار را در حالی که ثابت است در اندازه‌های زینت خود، یا در مقدارهای حرکت خود که آن انتقال از برجی است به برجی.

و محتمل است که «فی مقادیر» ظرف لغو، و متعلّق باشد به أَتَقَنَ، یعنی ایجاد فلک دَوَّار را در مقادیر حرکاتش محکم و متقن کرده، که باعث صلاح احوال موالید ثلاثه بلکه جمیع مخلوقات است.

﴿وَشَعَّعَ ضِيَاءَ الشَّمْسِ بِنُورٍ تَأْجُجِهِ﴾

«شعشعه» به معنی تَفَرُّق و امتداد و امتزاج آمده، و «ضیاء» و «نور» به معنی روشنی است. و گاهی ضیاء را در روشنی ذاتی غیر مکتسب از غیر، استعمال می‌کنند، کما قال تعالی: ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا﴾^۳

و «تَأْجُج» به معنی تَلَهَّب و زبانه کشیدن آتش است، و ضمیر «تَأْجُجِهِ» راجع است به ضیاء، و ممکن است که راجع به شمس باشد، و تذکیر ضمیر به اعتبار رعایت سجع و موافقت سایر فقرات باشد.

حاصل مضمون بنا بر احتمالات این خواهد بود که: متفرّق ساخته، و یا کشیده و طولانی کرده روشنائی آفتاب را به نوری که حاصل شده از زبانه کشیدن آن ضیاء.

۱) سوره مبارکه احزاب / ۳۳. ۲) سوره مبارکه صافات / ۶.

۳) سوره مبارکه یونس / ۵.

و یا: آمیخته و مزوج ساخته روشنائی آفتاب را که قائم است به او، به نوری که حاصل شده از تَلَهَّب آن، که عبارت از نور ممتدّی است که بعد از طلوع آفتاب در آفاق متفرّق و منبسط می‌گردد.

و محتمل است که «شعشع» مأخوذ از شعاع، و ضمیر تأجّجه راجع به من موصول، و باء از برای سببیت باشد.

یعنی گردانیده است ضیاء شمس را صاحب شعاع و روشنی که ممتدّی به غیر می‌شود، به سبب ظهور ذات مقدّس خود، که آن مقتضی ذات اوست ازلاً و ابداً.

﴿يَا مَنْ دَلَّ عَلَى ذَاتِهِ بِذَاتِهِ﴾

اعاده حرف ندا از برای زیادتی انتقطاع به مذکّ علام، و تغییر اسلوب کلام، و انتقال از مقام سابق است بدین مقام.

«دالت» بودن چیزی است، به حقیقتی که از علم به او علم به چیزی دیگر حاصل شود. و «ذات» مؤنث ذو، در اصل لغت به معنی صاحب، و تنبیه‌اش ذواتا، و جمعش ذوات است. اما در اصطلاح اهل معانی، عبارت از عین و نفس شی‌است.

پوشیده نماند که حلّ این کلام معجز نظام، بنابر اختلاف مسلک‌ها مختلف و ذکر آنها موجب تطویل و باز ماندن از مقصود است، اما مجملی از بعض آنها که در نظر قاصر فقیر اصوب و به عبارت اقرب بودند مذکور می‌شود.

اولاً آن که اشاره باشد بر آن که معرفت الله تعالی نظری است، یعنی افاضه معرفت خود را بذات، بذاته خود فرموده، بدون واسطه غیر، چه ذات مقدّس او اظهر موجودات است. و یا اسباب معرفت مانند عقل و سایر آلات و ادوات را خود در انسان ایجاد کرده که باعث شناخت ذات او سبحانه گردد، کما روی «كنت كنزاً مخفياً

فَأُحِبِّتُ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتَ الْخَلْقَ لِكَيْ أَعْرِفَ^۱ و محتمل است که مشعر باشد به دلیل
 لِمَ، که استدلال از علّت است بر معلول، مثل استدلال از وجود آتش بر وجود حرارت،
 و این مسلک حکمای الهیّین است؛ چه استدلال می‌کنند از اصل وجود که عین
 واجب است بر وجود واجب، هر چند بر اصل این استدلال، و همچنین بر بودن آن
 دلیل لِمَ حرفها بسیار است، لکن این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد، من أُحِبُّ الْإِطْلَاعَ
 عَلَيْهَا فَلْيَرْجِعْ إِلَى كُتُبِ الْحِكْمَةِ وَالْكَلَامِ.

﴿وَتَنْزَّهَ عَنْ مُجَانَسَةِ مَخْلُوقَاتِهِ﴾

«تَنْزَّهَ» به معنی دوری است، و «مجانسة» در عرف به معنی مشابهت مطلق است،
 و در اصطلاح اهل علم عبارت است از مشارکت در جنسیّت. و جنس، ذاتی را
 گویند که انواع مختلفه در آن شریک باشند، مثل حیوان که مشترک است میان انسان
 و فرس و سایر حیوانات.

و هر دو معنی در این مقام، مناسب است، و حقّ است؛ چه ذات مقدّس او - جلّ شأنه -
 متعالی و دور است از مشابهت و مماثلت هر مخلوقی، زیرا که جمیع مخلوقات، از
 جواهر و اعراض، ممکن و محتاج است به او، و او - تعالی شأنه - واجب و مستغنی است از
 غیر، کما قال تعالی: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾^۲ و همچنین منزّه است از
 اینکه مشارک غیر باشد در جنس؛ زیرا مبرهن است که ما به الاشتراک ذاتی لازم دارد
 ما به الامتیاز ذاتی را که فصل است، پس اگر چیزی با واجب تعالی شریک و هم جنس
 باشد، لازم آید که ذات واجب مرکّب باشد از جنس و فصل، و هر مرکّبی محتاج است به

(۱) مشارق انوار الیقین، حافظ رجب برسی، ص ۳۹.

(۲) سوره مبارکه شوری / ۱۱.

اجزاء، و هر محتاج، ممکن است، پس، از مشارکت در جنس، امکان لازم می آید. تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً.

﴿وَجَلُّ عَنْ مُلَائِمَةِ كَيْفِيَّاتِهِ﴾

«جلالت» به معنی بزرگی، و «ملائمت» به معنی مناسبت، و «کیفیات» جمع کیفیت به معنی چگونگی و حالت است، و ضمیر کیفیات راجع به من موصول، و اضافه کیفیات به ضمیر به اعتبار ادنی ملاست است.

یعنی بزرگ است از ملائمت و مناسبت کیفیات خود، یعنی کیفیاتی که خود ایجاد کرده.

و ممکن است که ضمیر راجع باشد به^۱ در ضمن مخلوقات مذکور است، چنانچه مفسرین در تفسیر آیه ﴿إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى﴾^۲ گفته اند که ضمیر «هو» راجع است به عدلی که در ضمن «اعدلوا» است. بنا بر این احتمال، تفکیک در ضمیر لازم می آید، و این خالی از حزازتی نیست.

﴿وَيَا مَنْ قَرَّبَ مِنْ خَوَاطِرِ الظُّنُونِ﴾

وجه اعاده حرف نداء و موصول به نحوی است که گذشت. «خواطر» جمع خاطره، به معنی چیزی است که در دل خطور کند، و اضافه خواطر به ظنون، اضافه صفت است به موصوف، و «ظنون» جمع ظن، و ظن به معنی گمان است. و فرق میان علم و ظن و شک و وهم آن است که اگر چیزی در نظر عقل، مجزوم به باشد، و خلافتش را احتمال ندهد،

(۱) نسخه ناخوانا است.

(۲) سوره مبارکه مانده / ۸.

آن را علم گویند؛ و اگر خلافتش را احتمال دهد اما احتمال ضعیف، طرف غالب و راجح را ظنّ، و طرف مغلوب و مرجوح را وهم گویند؛ و اگر متساوی الطرفین باشد، و هیچ طرفی راجح نزد عقل نباشد، آن را شک گویند.

و مراد از ظنّ در این مقام، مطلق تصدیق است. و محتمل است که از مطلق تصدیق، تعبیر به ظن فرمودن اشاره باشد به این که علم به کنه ذات و صفات واجب - تعالی ثابته - محال است، و نهایت آنچه ممکن است ظنّ و گمان است.

و حاصل معنی - والله تعالی و قائله ﷻ أعلم - چنین خواهد بود که: ای آن کس که نزدیک است از گمانهایی که در دل خطور می‌کند، یعنی به دیده دل نزدیک است. و در بعضی از نسخه‌ها به جای خواطر «خطرات» مذکور است، و خطرات جمع خطیره به معنی خطور است.

﴿وَبَعْدَ عَنْ مَّلَاحِظَةِ الْعُیُونِ﴾

«ملاحظه» به معنی نگرستن به گوشه چشم است، و در این جا بنا بر تجرید از معنی چشم خواهد بود. یعنی دور است از این که به چشم ظاهر درآید، کما قال سبحانه: ﴿لَا تُذِرُكَ الْاَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْاَبْصَارَ﴾^۱ و این ردّ قول اشاعره است که می‌گویند که در روز قیامت، بندگان مقرب، حضرت الله تعالی را به چشم ظاهر می‌بینند، و این قول به تجسّم، منافی تجرّد است، تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً.

در بعضی نسخه‌ها بدل ملاحظه «لحظات» است، و تقدیم و تأخیر در فقرتین نیز واقع شده، به این نحو که: یا من بعد عن ملاحظه العیون و قرب من خواطر الظنون.

﴿وَعَلِمَ بِمَا كَانَ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ﴾

«کان» و «یکون» هر دو تامة، و به معنی وجد و یوجد است. یعنی دانسته است چیزی را که موجود شده، پیش از آن که موجود شود، اعم از این که ماهیات کلیه باشد و اشخاص جزئیة، و یا تشخیصاتی که عارض اشخاص می شود. و این ردّ قول بعضی از فلاسفه [است] که قائل شده اند که الله تعالی علم به حوادث یومیة و اشخاص مادیة ندارد، بلکه علم به ماهیات کلیة اشخاص دارد و بس.

این قول باطل، بلکه کفر صریح، و اثبات جهل برای الله تعالی، و اکفار آیات و اخبار است که: ﴿مَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾^۱ و ﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾^۲

﴿يَا مَنْ أَرْقَدَنِي فِي مِهَادٍ أَمْنِهِ وَأَمَانِهِ﴾

«إرقاد» به معنی خوابانیدن، و «مهاد» به معنی فراش، و ممکن است که جمع مهد به معنی گهواره باشد. و «أمن» ضدّ خوف، به معنی آرام و اطمینان نفس، و «أمان» به معنی حفظ و حراست است. و گاه أمان را استعمال می کنند بر حالتی که انسان بر آن حالت در ایمن باشد، و اضافه مهاد به أمن و أمان، اضافه مشبه است به مشبه به؛ چه تشبیه فرموده اند أمن و أمان را به فراشی که در او به استراحت خواب کنند، و وجه شبه، اصل استراحت است. یعنی: ای کسی که خوابانیده مرا در فراش اطمینان و آرام و محافظت و استراحت خود.

﴿وَأَيَقُنْظَنِي إِلَى مَا مَنَحَنِي بِهِ مِنْ مَنَنِهِ وَإِحْسَانِهِ﴾

«ایقناظ» بیدار کردن از خواب است، و به اعتبار تضمّن معنی توجّه، متعدّی به الی شده، و ما موصول، و «منح» به معنی اعطاء و بخشش است. و ضمیر «به» راجع است به مای موصول، و «من مننه و احسانه» بیان ما است، و «منن» جمع منّ است، به معنی نعمت، و «احسان» به معنی تفضّل و جود و کرم است.

یعنی: ای آن کس که بیدار ساخته مرا در حالت توجّه به سوی آن چیزی که بخشیده مرا آن چیز را، که عبارت از نعمت‌های ظاهره و باطنه، و تفضّلات و کرامات اوست.

ممکن است که چون حضرت علیه السلام قبل از این، احوال صبح را بیان فرموده‌اند، مراد از این دو فقره خواب و بیداری ظاهری باشد. یعنی شبها که در خوابم در مهد امن و امانم، و صبح که بیدار می‌شوم مستغرق بخشش‌ها و نعمت‌های اویم، عمّ احسانه؛ چنان که حضرت الله تعالی در قرآن مجید در مقام امتنان می‌فرماید: ﴿وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^۱. و محتمل است که مراد از خواب، ایّام طفلی و عدم تکلیف که اوقات غفلت است، و از بیداری، ایّام رشد و تکلیف که زمان انتباه است باشد. یعنی: در ایّام طفلی در مهد حفظ و حراست خود اطمینان و آرام، و بعد از رشد و تکلیف، مشمول نعمت ایمان و هدایات و توفیقات خویش گردانیده.

﴿وَكَفَّ أَكْفَ السُّوءِ عَنِّي بَيِّدِهِ وَ سُلْطَانِهِ﴾

«کفّ» به معنی منع و باز داشتن است، و «سوء» به معنی بدی و آنچه آدمی را به اندوه

آورد، و «أَكْفَ» به ضَمّ کاف، جمع کَفّ به معنی راحت دست است، و «ید» به معنی قدرت، و «سلطنت» به معنی توانائی است.

تشبیه فرموده بدی را به دشمن قوی بازو و دست‌ها برای آن اثبات کرده، چنانچه از برای مرگ اثبات ناخن و چنگال می‌کنند. یعنی بازداشته دست‌های بدی را از من به قدرت و توانایی خود.

﴿صَلِّ اللَّهُمَّ عَلَى الدَّلِيلِ إِيَّاكَ فِي اللَّيْلِ الْأَتِيلِ﴾

در بعضی از نسخ بدل «إِلیک» «علیک» مذکور است. صلوات را هرگاه منسوب به الله تعالی سازند مراد رحمت است، و چون به ملائکه نسبت دهند استغفار باشد، و وقتی که به عبد مستند سازند به معنی دعاء است، و در آیه کریمه ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۱ به هر سه معنی استعمال شده. و تفسیر اللهم در صدر دعاء مذکور شد، و «دلیل» به معنی هادی و راهنما است، و اینجا مراد حضرت رسول ﷺ است که هادی بندگان است به سوی طاعت و عبادت حق - سبحانه و تعالی - و اضافه لیل به ایل از برای مبالغه در ظلمت و تاریکی آن است؛ چه در میان عرب شایع است که هرگاه خواهند مبالغه در معنی کنند، از آن لفظ، اشتقاقی لفظی دیگر می‌کنند و وصف آن لفظ می‌آورند، مثل ظلّ ظلیل، و عرب عربا، و این از قبیل مجاز عقلی است. و اینجا مراد ظلمت و تاریکی زمان کفر و جاهلیت است، و لا یخفی حسن الاستعاره در تشبیهات.

یعنی: بار خدایا رحمت بفرست بر کسی که هادی و ره‌نما است به سوی بندگی و اطاعت تو در شب تاریک کفر و جهل و نفاق.

﴿وَالْمَاسِكِ مِنْ أَصْبَابِكَ بِحَبْلِ الشَّرَفِ الْأَطْوَلِ﴾

در بعضی از نسخه‌ها به جای «الماسک» «التمسک» است، و «ماسک» عطف است بر دلیل، و به معنی چنگ در زنده. عرب می‌گوید: مسک بالشیء و أمسک به، إذا تعلّق واعتصم به. و «أسباب» جمع سبب، و سبب به معنی ریسمان و یا هر چه متوسّل شوند به او به سوی چیزی دیگر «شرف» به معنی علوّ و مکان مرتفع نیز آمده، و «أطول» صفت حبل است، و اینجا مراد قرآن مجید است که اعظم معجزات آن حضرت و مبین شرایع و احکام دین مبین است.

یعنی: و همچنین رحمت بفرست بر کسی که متوسّل شده و چنگ زده از میان سبب‌های عزّت و کرامت تو به ریسمان بزرگواری که رساننده‌تر است از جمیع وسایل و اسباب به مقصود.

﴿وَالنَّاصِعِ الْحَسْبِ فِي ذُرْوَةِ الْكَاهِلِ الْأَعْبَلِ﴾

«ناصر» خالص هر چیز است، و «حسب» مفاخری است که آدمی به اعتبار آباء و اجداد شمرد. و ابن سکّیت گفته که حسب و کرم از صفات آدمی است هر چند شرافتی در آباء او نباشد، و شرافت و مجد نمی‌باشد مگر از جهت آباء.^۱ و «ذروه» به ضمّ ذال معجمه و کسر، بلندی هر چیز، و به معنی بلندی که کوهان شتر است نیز آمده، و گاهی به معنی ما بین الکتفین است. و «أعبل» به معنی ضخیم‌تر و غلیظ‌تر است. يقال: رجل عبل الذراعین أى ضخمها، و فرس عبل الشوی أى غلیظ القوایم. و به معنی تامّ الحقیقه نیز آمده.

یعنی: و همچنین رحمت بفرست بر کسی که خالص و پاک است حسب و مجد آباء کرام، و حالِ کونی که در اعلی مرتبه شرف و بزرگواری است، که تشبیه معقول باشد به محسوس؛ چه تشبیه فرموده آن حضرت علیه السلام را در تمکّن و ارتقاء او به اعلی مدارج حسب و شرف بر کسی که بالا رفته باشد بر بلندی کوهان شتر قوی.

﴿وَالثَّابِتِ الْقَدَمِ عَلَى زَحَالِفِهَا فِي الزَّمَنِ الْأَوَّلِ﴾

«ثابت» به معنی محکم و استوار است و «زحالیف» جمع زحلوقة به ضم زاء معجمه، مواضع لغزنده است. قال ابن الاعرابی: الزحلوقة مکانٌ منحدر ممّلس لا تُهم یتزحلفون علیه^۱ و ضمیر «زحالیفها» راجع است به قدم که مؤنث سماعی است. و ممکن است که راجع باشد به جاهلیّت که به قرینه زمن اوّل مفهوم می شود. و مراد از «زمن اوّل»، یا اوائل زمان بعثت و یا قبل از زمان بعثت است که زمان جاهلیت باشد. و ممکن است که به حکم «كنت نبياً و آدم بین الماء و الطین»^۲ مراد زمان ازل باشد، چه رسوخ بر حالت استقامت حق، جبلّی و فطری آن حضرت، و سلسله ختم نبوتش به کنگره و قصر ازل متّصل و پیوسته است.

یعنی: و هم چنین رحمت بفرست بر کسی که محکم و استوار است قدم شریفش در جایی که محلّ لغزش قدم ها است در زمان اوّل، به یکی از معانی که مذکور شد.

﴿وَعَلَى آلِهِ الْأَخْيَارِ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَبْرَارِ﴾

«آل» در اصل اهل بوده، به دلیل تصغیرش به أهیل؛ چه تصغیر ردّ اشیاء می کند به

(۱) لسان العرب، ج ۹، ص ۱۳۱.

(۲) مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۸۳، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۴۰۲.

اصل. و بعضی گویند که اصلش أوّل به همز تین است که همزه ثانیه مبدّل است از واو. و اینجا مراد اهل بیت آن حضرت است که حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین - صلوات الله علیهم اجمعین - باشند. و قیل: آل الرجل من یؤلّ إليه بالقرابة. بنا بر این ممکن است که مراد از آل، مجموع ذرّیّه آن حضرت بوده باشد. و «اخیار» جمع خیر به تشدید یا به تخفیف، ضدّ اشرار است. «مصطفین» به فتح فاء جمع مصطفی به معنی برگزیده است. و «ابرار» به معنی نیکوکاران، و بنا بر قول صاحب کشاف جمع برّ و باز هر دو آمده، اما صاحب صحاح نقل کرده که فاعل را بر وزن أفعال جمع نمی‌کنند.^۱

یعنی: خداوند رحمت بفرست بر اهل بیت آن حضرت که نیکان و برگزیدگان و نیکوکارانند.

﴿وَ افْتَحِ اللَّهُمَّ لَنَا مَضَارِيعَ الصَّبَاحِ بِمَفَاتِيحِ الرَّخْمَةِ وَالْفَلَاحِ﴾

«فتح» به معنی گشادن، و «مصاریع» جمع مصراع به معنای تایی در است، و يقال لهما المصراعان. و «مفاتیح» جمع مفتاح به معنی کلید است. و معنی رحمت گذشت، و «فلاح» به معنی رستگاری و نجات است. و در بعضی نسخه‌ها بدل فلاح لفظ نجاج به معنی فیروزی و ظفر یافتن به حوایج مذکور است.

حاصل مضمون این که: و بگشای خداوند برای ما در این وقت صباح درهایی که بسته شده بر ما از امور دنیا و آخرت، و کلیدهای رحمت و رستگاری و نجات و یا فیروزی یافتن به حاجت‌ها.

پوشیده نماند از حسن استعارات و تشبیهاتی که در این فقره شریفه به کار رفته؛ چه

تشبیه فرموده‌اند صباح را به خانه در بسته، و مصاریع که از لوازم مشبّه به است از برای مشبّه اثبات کرده، و تشبیه فرموده‌اند رحمت را به کلید، و اضافه مفاتیح به رحمت اضافه مشبّه به است به مشبّه.

﴿وَالْبِسْنِي مِنْ أَفْضَلِ خَلْعِ الْهِدَايَةِ وَالصَّلَاحِ﴾

در بعضی نسخ لفظ «اللَّهُمَّ» نیز مذکور است، به این نحو که «الْبِسْنِي اللَّهُمَّ» الی آخره. «إلباس» جامه پوشانیدن و «خلع» جمع خلعت و «هدایت» راه راست یافتن است و «صلاح» ضد فساد و به معنی نیکوکاری است. یعنی: و ببوشان مرا خداوندا از بهترین جامه‌های هدایت و نیکوکاری.

﴿وَأَغْرِسِ اللَّهُمَّ فِي شَرْبِ جَنَانِي يَنَابِيعَ الْخُشُوعِ﴾

«غرس» به غین معجمه و راء و سین مهملتین، به معنی درخت کاشتن است. و در بعضی از نسخه‌ها بدل اغرس اغزر به غین و زاء معجمتین و راء مهمله، به معنی کثرت مذکور است و «شرب» به کسر شین معجمه، منتفع شدن از آب است. و در بعضی نسخه‌ها به جای شرب، ترب به کسر تاء مثناء به معنی خاک مضبوط شده، و «جَنَان» به فتح جیم به معنی دل است. و در بعضی از نسخه‌ها حیاتی بدل از جنانی است و «ینابیع» جمع ینبوع به معنی چشمه است و «خشوع» تذلل و فروتنی است. پس بنا بر نسخه «اغرس» گویا تشبیه فرموده‌اند آبی را که از چشمه با کمال زور و قوّت بجوشد به درخت، و اثبات غرس از برای آن کرده‌اند، و حاصل معنی چنین خواهد بود که بنشان خداوندا در مزرعه یا در خاک دل من و در خاک وجود و زندگانی من چشمه‌های تذلل و فروتنی را.

و بنا بر نسخه «اغزر» حاصل معنی چنین خواهد شد که وافر و کثیر گردان در مزرعه یا خاک دل و یا زندگانی من چشمه‌های فروتنی را.

﴿وَأَجِرِ اللَّهُمَّ بِهَيْبَتِكَ مِنْ أَمَاقِي زَفَرَاتِ الدُّمُوعِ﴾

«أَجِر» امر است از أُجِرَ بِهَيْبَتِكَ به معنی روان کردن و «هَيْبَت» به معنی ترس و خوف است. و در بعضی از نسخ بدل از «هَيْبَتِكَ» «لَهَيْبَتِكَ» به لام مذکور است. و «أَمَاقِ» و «أَمَاقِ» هر دو جمع موق است مثل آبار و اُبار که جمع بئر است. و موق و لحاظ هر دو به معنی گوشه چشم است. موق گوشه چشمی است که در طرف بینی است، و لحاظ گوشه چشمی است که در جانب گوش است و «زَفَرَاتِ» جمع زفره صدایی است که در وقت گریه کردن ظاهر شود، و به معنی نفس دردناک نیز آمده و «دُمُوعِ» جمع دمع است به فتح دال، به معنی اشک چشم یعنی: و روان گردان به سبب خوف و ترس خود از گوشه‌های چشم من قطره‌های اشک را که صاحب صدا و توجّه باشد، و یا از روی درد و اَلَم جاری گردد.

﴿وَأَدِّبِ اللَّهُمَّ نَزَقَ الْخُرْقِ مِنِّي بِأَرْمَةِ الْقَنُوعِ﴾

«تَأْدِيبِ» به اصلاح آوردن و از کارهای ناشایست منع کردن است و «نَزَقَ» به تحریک، به معنی طیش و سرکشی است و «خُرْقِ» به ضَمّ خاء معجمه و سکون راء مهمله، بنا بر قول صاحب قاموس ضدّ رفق و ملائمت است^۱ یعنی غلظت و بدخونی، و بنا بر قول صاحب نهایه به معنی جهل و حَقّ است^۲ و «أَرْمَةِ» جمع «زمام» به کسر زاء معجمه، مهاری است که در بینی شتر کنند و «قَنُوعِ» به معنی تذلل و به اندک چیزی راضی شدن است.

(۱) قاموس المحيط، ج ۳، ص ۲۲۶. (۲) النهایه فی غریب الحدیث، ج ۲، ص ۲۸۲.

یعنی: منع کن و به اصلاح آور خداوندا سرکشی و نافرمانی مرا که ناشی از غلظت و بدخونی است، به مهارهای قناعت و تذلل.

گویا در این کلمات فصاحت آیات، تشبیه شده نزع خرق، یعنی طیش و سرکشی که ناشی از غلظت طبیعت باشد به حیوان نافرمانی که محتاج به تأدیب و مهار باشد. پس ترک مشبه به و ترک مشبه شده، و اثبات از مَه که از لوازم مشبه به است جهت مشبه شده.

﴿اَللّٰهُمَّ اِنْ لَّمْ تَبْتَدِئْنِيْ الرَّحْمَةً مِنْكَ بِحُسْنِ التَّوْفِیْقِ فَمَنْ السَّالِكُ﴾
﴿يَبِيْ اِلَيْكَ فِيْ وَاَضِحِ الطَّرِیْقِ اِلَيْكَ﴾

در بعضی از نسخه‌ها بدل «اَللّٰهُمَّ» لفظ «الهی»، و به جای «اِلَيْكَ فِيْ وَاَضِحِ الطَّرِیْقِ» «فِيْ اَوْضَحِ الطَّرِیْقِ» مذکور است. «توفیق» آماده کردن اسباب است به سوی مطلوب خیر. «فمن السالک یی» استفهام است بر سبیل انکار، و بآء از برای تعدیت است یا مصاحبت، و اضافه «واضح» به «طریق» اضافه کردن صفت به موصوف، و مراد از طریق واضح، شریعت غرّاء و ملّت بیضا است.

یعنی: خداوندا اگر سبقت نگیرد بر من رحمتی از جانب تو که متلبّس به حسن توفیق باشد پس کیست کسی که ببرد مرا به سوی تو در راه روشن شریعت مصطفوی ﷺ. گویا منظور قائل - صلوات الله و سلامه علیه - از این عبارت این باشد که هر چند طریق وصول به جناب حق تعالی شأنه واضح و روشن است اما بدون دست‌گیری قائل توفیق او - جلّ شأنه - محال است.

﴿وَ اِنْ اُسَلِّمْتَنِيْ اَنَاثَكَ لِقَائِدِ الْاَمَلِ وَ الْمُنَى فَمَنْ النُّبَيْلُ عَفْرَاتِيْ﴾
﴿مِنْ كِتَابِ الْهُدٰی﴾

«اسلام» در اینجا به معنی وا گذاشتن و «أناة» به معنی حلم و بردباری و «قائد»

کشنده و «امل» امید به باطل و «مُنی» به ضمّ میم، جمع منیه به معنی آرزو است، و «مقیل» فسخ کننده و در گذرنده است؛ يقال: أقلت البيع إقالةً أي فسخته. و «عثرات» جمع «عثره» به معنی لغزش است و «کبوات» جمع «کبوت» و «کبوت» بر رو افتادن است و «هوی» خواهش نفس است.

یعنی: اگر مرا واگذارد حلم تو برای کِشنده امید و آرزوها پس کیست در گذرنده لغزش های من که ناشی است از افتادن به خواهش ها؟

﴿وَإِنْ خَذَلْنِي نَصْرَكَ عِنْدَ مُحَارَبَةِ النَّفْسِ وَالشَّيْطَانِ فَقَدْ وَكَلْنِي﴾
﴿خَذَلْتُكَ إِلَى حَيْثُ النَّصَبِ وَالْحِرْمَانِ﴾

«خذلان» ترک نصرت و یاری و به خود وا گذاشتن است، و اینجا بنا بر تجرید از معنی نصرت است و «عند» ظرف زمان است. و مراد از «نفس» ممکن است که نفس اماره، و اضافه محاربه به نفس اضافه به مفعول باشد. و محتمل است که مراد نفس مطمئنه و اضافه محاربه اضافه به فاعل باشد. و «وکالت» به معنی وا گذاشتن و «حیث» ظرف مکان است. و «نصب» به فتح نون و صاد مهمله، به معنی تعب و حرمان و ناامیدی است.

حاصل مضمون چنین خواهد بود که: اگر ترک کند مرا یاری تو و مرا به من واگذارد در وقت محاربه و مجادله من با نفس اماره و شیطان، و یا وقت محاربه نفس مطمئنه من با شیطان پس به تحقیق که مرا وا گذاشته در جایی که در آنجا تعب و ناامیدی از خیرات و برکات دنیا و آخرت است. «رَبَّنَا لَا تَكِلْنَا إِلَى أَنْفُسِنَا طَرَفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا»^۱ و در بعضی از نسخ به جای «عند» لفظ «عن» و بدل «خذلانک» «نصرک» مذکور است، و حاصل معنی تفاوت نمی کند، کما لا یخفی.

﴿إِلَهِي أَتُرَانِي أَتَيْتُكَ إِلَّا مِنْ حَيْثُ الْإِمَالِ﴾

استفهام «أترانی» بر سبیل انکار، و ترجمه الفاظ واضح است. خلاصه مضمون این که: ای خالق و معبود و پناه من در جمیع امور من، آیا می بینی که آمده باشم به سوی تو - یعنی نیامده ام به سوی تو - برای هیچ امری مگر از برای امیدها و آرزوهای خود، پس مناسب کرم و بزرگواری تو نیست که امیدوار از آستان جلال تو ناامید برگردد. و یا مراد این باشد که در مقام تذلل و اعتراف به تقصیر می فرموده باشند که: متوجه شدن من به سوی تو در حالتی که خالی از اعتراض نفسانی و آرزوهای جسمانی باشد از من نمی آید.

اگر گویند: مضمون عبارت این حدیث منافی است با حدیثی که از آن حضرت مروی، و حاصل مضمونش این است که خداوندنا من عبادت نه از راه طمع در بهشت یا خوف از جهنم می کنم، چون تو را مستحق عبادت و پرستش یافته ام عبادت و بندگی تو می کنم.^۱ جواب گوئیم که حضرات معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - را دو نوع از حالت می باشد: یکی حالت بشری است که با جمع بنی نوع انسان شریکند، و دیگر حالتی که به اعتبار افاضة نفوس قدسیه ممتازند از سایر افراد بشر، که عصمت و اظهار معجزات و خوارق عادات منوط به آن است.

پس ممکن است نظر به حالت اول، بعضی از صفات که مشترک است میان افراد نوع انسان از برای خود اثبات، و نظر به حالت ثانیه بعضی حالات که مختص ذوات مقدسه ایشان است اظهار می فرموده باشند.

و ممکن است که مراد تعلیم اُمت باشد، و از این قبیل است بسیاری از ادعیه که منسوب است به ایشان - علیهم صلوات الله الملك المَنَّان - که در مقام اعتراف به تقصیرات و گناهان می فرموده اند، خصوصاً ادعیه صحیفه کامله که مختص است به سید الساجدین صلوات الله و سلامه علیه.

﴿أَمْ عَلِقْتُ بِأَطْرَافِ جِبَالِكَ إِلَّا حِينَ بَاعَدْتَنِي ذُنُوبِي عَنْ الدَّرِيسِ﴾

«علقت» به کسر لام مأخوذ از «علاقه» به معنی و ابستگی است و «جبال» جمع «جبل» به معنی ریسمان است. و در بعضی از نسخ به جای «باعدتنی» «أبعدتنی» و در بعضی «باعدت بی» مذکور است.

حاصل مضمون این که: یا آیا می بینی ای معبود من که خود را بسته باشم به طرف های ریسمان های فضل و وسیله های رحمت تو - که آن عبارت از عبادت و دعا و تضرع و استکانت است که وسائل اند از برای قرب بنده به سوی معبود مطلق - مگر وقتی که دور گردانیده مرا گناهان من از ساحت قرب و خلوت سرای وصال تو.

﴿فَبَشَى الْمَطِيئَةَ الَّتِي امْتَطَعْتُ نَفْسِي مِنْ هَوَاهَا قَوَاهَا لَهَا لَنَا سَوَّلَتْ لَهَا ظُنُونَهَا وَ تَبَّأُهَا وَ تَبَّأُهَا لِحُرَّاتِهَا عَلَى سَيِّدِهَا وَ مَوْلَاهَا﴾

کلمه «فاء» از برای تفریع است بر ما سبق و «مطیئه» مرکب سریع السیر را گویند. «من هواها» بیان مطیئه و ضمیر راجع به نفس است و «واه» کلمه تعجب و «تسویل» به معنی زینت دادن و «تَبَّأُ» به تشدید باء، به معنی هلاک و خسران، و منصوب است به مصدریت به اضممار فعل، أي الزم الله هلاكاً و خسراناً لَهَا و «سَيِّدُ» قوم، اشرف و اکرم قوم را گویند، و به معنی آقا نیز آمده و «مولا» در لغت به معانی بسیار استعمال شده و در اینجا مراد متولی امور و اولی به امور شخص از غیر، و یاری کننده می تواند بود.

پس حاصل مضمون این که: بد مرکبی است که سوار شده بر آن نفس اماره من، که آن عبارت از آرزوهای نفس است؛ پس واعجباً از برای آنچه زینت داده از برای نفس، گمان‌ها و آرزوهای نفس؛ و هلاک و خسران باد از برای نفس به سبب جرأت و دلیری که کرده بر سید و بزرگ و آقای خود.

﴿إِلَهِي قَرَعْتُ بَابَ رَحْمَتِكَ يَبِّدِ رَجَائِي﴾

«قرع» به معنی زدن و کوبیدن سخت است، و اضافه باب به رحمت و همچنین اضافه ید به رجاء اضافه مشبه به است به مشبه.

یعنی: ای خداوند و ملجأ و پناه من، کوبیده‌ام در خانه رحمت تو را به دست امید خود.

﴿وَهَرَبْتُ إِلَيْكَ لِاجْتِنَاءٍ مِنْ قَرِطِ أَهْوَانِي﴾

«هرب» گریختن و «لاجی» به معنی ملتجی و «قرط» به سکون راء تجاوز و در گذشتن از حد است.

یعنی: گریختم به درگاه تو در حالی که التجا و پناه برنده‌ام به تواز بسیاری و تجاوز از حد گناهان و خواهش‌های نفس خود. و این اشاره‌ای است به آیه وافی هدایه ﴿فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ﴾^۱

﴿وَعَلَّقْتُ بِأَطْرَافِ جِبَالِكَ أَنَامِلَ وَلَائِي﴾

یعنی: درآویخته و بسته‌ام به اطراف ریسمان‌های کَرَم تو، انگشت‌های دوستی خود را، و در بعضی از نسخه‌ها «علقت» به تخفیف و کسر لام و سکون تاء و رفع لام انامل مذکور است.

(فَاصْفَحِ اللَّهُمَّ عَمَّا أَجْرَمْتُهُ مِنْ زَلَلِي وَخَطَايَايَ)
(وَ أَقْلَنِي مِنْ صَرْعَةٍ دَائِي)

«فاء» تفریع است بر ما سبق، و «صفح» به معنی در گذشتن از گناه، و «أجرمته» یا مشتق است از جرم به معنی گناه، و یا از اجرام به معنی اکتساب. و «زلل» لغزش‌ها و «خطا» به مدّ و قصر، ضدّ صواب است. و معنی «أقل» پیش از این مذکور شد، و «صرعة» به فتح صاد مهمله و کسر، به معنی افتادن بر زمین، و «داء» به مدّ، به معنی درد است.

یعنی: در گذر خداوندا از آن چه کرده‌ام از لغزش‌ها و خطاها، و خلاص گردان مرا از افتادن بر خاک مذلت که آن ناشی است از علّت‌های نفسانی من. یعنی در وقت مجادله با شیطان، به اعتبار امراض نفسانی، ضبط خود نمی‌توانم نمود و بر خاک مذلت می‌افتم. و در بعضی از نسخه‌ها بدون لفظ «عَمَّا أَجْرَمْتُهُ» و در بعضی «عَمَّا كُنْتُ أَجْرَمْتُهُ» مسطور است.

(إِنَّكَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ مُعْتَمِدِي وَ رَجَائِي وَ غَايَةُ مَنَائِي)
(فِي مُتَقَلَّبِي وَ مَثْوَايَ.)

«رجاء» به معنی مرجو یعنی امید داشته شده و «منی» به معنی مقاصد و «مُنْقَلَب» اسم مکان به معنی محلّ بازگشت و «مَثْوَا» محلّ اقامت است.

یعنی: به تحقیق که تویی آقای من، و آزاد کننده و ناصر من، و معتمد من، و امید داشته شده من، و نهایت مقصودهای من در محلّ بازگشت من که آن دارالقرار آخرت، و محلّ اقامت من که آن دارالقرار دنیا است.

﴿إِلَهِي كَيْفَ تَطْرُدُ مَسْكِينًا إِلَيْكَ مِنَ الذُّنُوبِ هَارِبًا﴾

«طرُد» به معنی راندن و دور کردن است، و «من الذنوب» متعلق است به هارباً، و هارباً خالی است از ضمیر التجا.

یعنی: ای معبود من چگونه می‌رانی و دور می‌کنی از درگاه خود، بی چیز ذلیل را که پناه آورده به آستانه جلال تو در حالی که گریزان است از گناهان خود.

﴿أَمْ كَيْفَ تَخْبِبُ مُسْتَرِشِدًا قَصَدَ إِلَيَّ جَنَابِكَ ضَاقِبًا﴾

«خبیه» ناامیدی و بی بهره بودن از مطلوب و «استرشاد» طلب راه درست کردن و «جناب» به معنی ساحت و درگاه است و «صاقب» به صاد مهمله وقاف و باء موخده، به معنی قریب است. و در بعضی از نسخ بدل از «صاقباً» «راغباً» به معنی رغبت کننده، و در بعضی «ساغباً» به سین مهمله و غین معجمه و باء موخده، به معنی گرسنه، و در بعضی «ساعياً» به معنی سعی کننده مذکور است، و همه معانی مناسب است.

یعنی: آیا چگونه بی بهره و ناامید می‌کنی طالب راه راست را که آن عبارت از معرفت ذات و صفات و شرایع و احکام الهی است، که قصد کرده و رو آورده باشد به درگاه خداوندی تو در حالی که متقرب یا رغبت کننده به سوی تو، و یا گرسنه وصال تو باشد، و یا ساعی خدمت و وصول به اشتیاق کبریائی تو باشد، کما قال الله تعالی آخر سورة عنكبوت: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۱.

﴿أَمْ كَيْفَ تَوَدُّ ظُفَّانًا وَرَدَ إِلَيَّ جِنَاحُكَ شَارِبًا﴾

«ظفان» به معنی تشنه، «وَرَدَ» در اصل لغت به معنی قصد کردن آب است، و در

استعمالات به معنی مطلق رسیدن است، كما قال تعالى ﴿لَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ﴾^۱ و «حیاض» جمع حوض و «شارباً» حال است از فاعل «ورد» یا از مفعول «ترد». یعنی: یا چگونه محروم و دور می گردانی تشنه‌ای را که رسیده باشد به حوض‌های زلال رحمت تو در حالی که اراده آشامیدن داشته باشد.

﴿كَلَّا وَحِينَا ضُكَّ مُتْرَعَةً فِي ضَنْكِ الْمَحُولِ وَبَابِكَ مَفْتُوحٌ لِلطَّلَبِ﴾ ﴿وَالْوُغُولِ وَأَنْتَ غَايَةُ السُّؤْلِ وَنِهَايَةُ التَّمَاوُلِ﴾

«کَلَّا» حرف ردع به معنی حاشا و «متراع» به معنی امتلاء و پری است، و «ضنک» به معنی تنگی و «محول» به فتح میم جمع محلّ و محلّ زمین خشک و منقطع از باران را گویند، و «وغول» به معنی داخل شدن است، و «سؤال» به ضمّ همزه جمع به سکون، و سؤال چیزی است که آدمی سؤال کند آن را. و در بعضی از نسخ «مسئول» مذکور است. یعنی: حاشا که مردود و ممنوع و یا ناامید و بی بهره و یا آن که او را محروم گردانی و حال آن که حوض‌های زلال رحمت تو پر و سرشار است در وقت تنگی قحطی و خشک سالی‌ها، و در رحمت تو باز است از برای سؤال و داخل شدن به درگاه تو، و تویی نهایت آنچه سؤال کنند، و تویی منتهای آنچه آرزو می کنند.

﴿إِلَهِی هَذِهِ أَرْمَةٌ نَفْسِی عَقَلْتُهَا بِعَقَالِ مَشِیِّکَ﴾

«أرمة» مذکور شد و «عقال» به معنی بستن است، و قوّة عاقله را عقل گویند که می بندد صاحبش را بر اموری که نافع باشد، و منع می کند از اموری که مضرّ باشد، و عقال ریسمانی را گویند که دست و پای چهارپایان را و زانوی شتران را به او بندند.

یعنی: ای معبود من این است مهارهای نفس من که بسته‌ام آن را به ریسمان‌های خواهش و اراده تو، یعنی خواهش نفس خود را تابع رضا و خواهش تو ساختم و هر چه کنی بدان راضی‌ام.

﴿ وَ هَذِهِ أَعْبَاءُ ذُنُوبِي دَرَأْتُهَا بِعَفْوِكَ وَ رَحْمَتِكَ ﴾

«أعباء» جمع «عبی» به کسر عین، به معنی بار گران و «درء» به معنی دفع است. یعنی: و این است بارهای گران گناهان من که دفع کرده و انداخته‌ام آنها را به سبب بخشش و مهربانی تو، یعنی از آنها نادم و پشیمانم. و ممکن است که «باء» بعفوک به معنی «الی»: یعنی انداخته‌ام بارگران معصیت‌ها را به سوی عفو و رحمت تو و امیدوارم که مرا از تحمل این بار گران خلاص کنی.

﴿ وَ هَذِهِ أَهْوَائِي الْمُضِلَّةُ وَ كَلَّلْتُهَا إِلَى جَنَابِ لُطْفِكَ وَ رَأْفَتِكَ ﴾

«رأفت» مبالغه در رحمت است، یعنی: و این است خواهش‌های نفس من که گمراه‌کننده‌اند، و گذاشته‌ام آنها را به ساحت درگاه نوازش و مهربانی تو.

﴿ فَاجْعَلِ اللَّهُمَّ صَبَاحِي هَذَا نَازِلًا عَلَىٰ يَضِيَاءِ الْهُدَىٰ ﴾ ﴿ وَ السَّلَامَةِ فِي الدِّينِ وَ الدُّنْيَا ﴾

«هذا» صفت صباحی و «نازلاً» مفعول ثانی اجعل و «دنیا» مؤنث أدنی، مأخوذ از دنو به معنای قرب، یا از دناء به معنای پستی است، چه نشأه فانیه به ما نزدیکتر است از سرای باقی، و نعمت‌هایش پست‌تر از نعمت‌های آخرت است.

یعنی: پس بگردان خداوند صبح مرا که این است نازل بر من حالکونی که مقرون

باشد به روشنایی هدایت و رستگاری در امور دین، که آن طرق طاعت و عبادت است، و در امور دنیا که آن راههای مدار و معاش است. یعنی چنان کن که در این صبح از آفات دینی و دنیوی مصون و محفوظ باشم.

﴿وَمَسَانِي جُنَّةٍ مِّنْ كَيْدِ الْعَدُوِّ وَوَقَايَةٍ مِّنْ مُّرْدِيَاتِ الْهَوَىٰ﴾

و «مسانی» عطف است بر صباحی و «جُنَّة» سپر و «کید» به معنی مکر و «عدی» جمع «عدو» و در بعضی از نسخ بدل از عدی، الأعداء مذکور است. «وقایه» حفظ شیئی است از چیزهای مضر، و گاه اطلاق می کنند بر چیزی که سبب حفظ باشد مانند سپر، و اینجا معنای ثانی انسب است. و «مُردیات» به معنی مُهلکات است. یعنی: و بگردان شام مرا سپری از مکر و حیلۀ دشمنان و نگاه دارنده از مهلکاتی که ناشی است از خواهش های نفس من.

﴿إِنَّكَ قَادِرٌ عَلَىٰ مَا تَشَاءُ تُؤْتِي الْمُلُوكَ مَن تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلُوكَ﴾

﴿وَمِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَاءُ بِيَدِكَ الْغَيْرُ﴾

﴿إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾

مراد از «ملک» پادشاهی ظاهری است و یا ریاست عامّه که آن نبوّت و امامت است، و «عزّت» حالتی است که مانع باشد آدمی را از مغلوبیّت.

یعنی: به درستی که تو توانایی به آنچه می خواهی، و می بخشی پادشاهی و سلطنت را به هر کس که می خواهی، و می ستانی پادشاهی و سلطنت را از هر که می خواهی، و عزیز می گردانی هر که را می خواهی، و خوار می گردانی هر که را می خواهی. کما قالَ مَنْ قَالَ: به هر ناچیز چیزی می دهد او عزیزان را عزیز می دهد او

گرت عزّت دهد رو ناز می‌کن و گرنه چشم حسرت باز می‌کن
 مبدا آن که او کس را کند خوار که خوار او شدن کاریست دشوار
 و به دست تو است خیر و نیکویی، یعنی آنچه تو می‌کنی همه خیر است؛ چه چیز
 کثیری که متضمّن شرّ قلیل باشد خیر است. به درستی که تو بر همه چیزها توانایی.
 تحقیق مسأله خیر و شرّ در غایت اشکال، و این مقام جای تنقیح آن نیست.

﴿تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ﴾

«ایلاج» به معنی ادخال است، یعنی: داخل می‌کنی شب را در روز، و داخل می‌کنی
 روز را در شب. یا اتیان و ایجاد کلّ واحد است از عقب دیگری بی‌فاصله، چنان که
 صاحب کشاف در تفسیر خود ذکر کرده. و یا مراد از ایلاج شب در روز، نقصان شب
 و زیادتی روز است، و آن در بلادی که عرضش شمالی باشد از وقت نزول آفتاب است
 به نقطه انقلاب صیفی که آن اوّل سرطان است، و مراد از ایلاج روز در شب، زیادتی شب
 و نقصان روز است که آن در بلاد مذکوره از زمان رسیدن آفتاب است به نقطه انقلاب
 صیفی تا زمان حلول شمس به نقطه انقلاب شتوی، و در بلادی که عرضش جنوبی باشد
 زیادتی و نقصان شب و روز به عکس مذکور باشد، اما این حکم شامل بلاد خطّ استوا
 نیست، و آن بلادی است که دائرة معدّل النهار به سمت الرأس آنها گذرد، چه در آن بلاد
 شب و روز در تمام سال مساوی است، کما لا یخفی علی من تتبّع علم الهيئة.

﴿تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ﴾

یعنی: بیرون می‌آوری زنده را از مرده، و بیرون می‌آوری مرده را از زنده.
 مراد از بیرون آوردن زنده از مرده یا خلق حیوان است از نطفه و بیضه، و یا ایجاد

مؤمن و عالم است از صلب کافر و جاهل، و [مراد] از بیرون آوردن مرده از زنده عکس آن است به احدی از معنیین مذکور.

(و تَرْزُقُ مِنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ)

یعنی: روزی می‌دهی هر که را می‌خواهی بی‌شمار. یعنی مخلوق از عهده شمار آن بر نمی‌آید؛ و یا بی‌حساب آخرت، یعنی هر که را خواهی در آخرت حساب روزی از او نمی‌گیری چنانچه وارد شده که بعضی از مؤمنین را بی‌حساب داخل بهشت می‌کند، و ممکن است که حساب به معنی گمان باشد، یعنی روزی می‌دهی کسی را که خواهی، از جایی که گمان نداشته باشد، کما قال تعالی شأن قائله: (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ)^۱

(لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ مَنْ ذَا يَعْرِفُ)

(قَدْرَكَ فَلَا يَخَافُكَ)

«لا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ» مفید توحید ذات و صفات و افعال است، و «لا» از برای نفی جنس و «اله» اسم اوست، و در خبر خلاف است؛ بعضی موجود، و جمعی ممکن، و برخی مستحقّ للعبادة تقدیر می‌کنند. و بر هر تقدیر خالی از اشکال نیست. و بنا بر قول بعضی از محققین: این جا کلمه لا مستغنی از خبر است، و اصلش أَنْتَ إِلَهُ بود، برای افاده حصر لا و لا را زیاد کردند، پس إِلَّا أَنْتَ مبتدا و لا إِلَه خبر مبتدا خواهد بود.

و تسبیح به معنی تنزیه است و «سبحانک» در اصل «أُسَبِّحُكَ سُبْحَانًا» بوده، برای کثرت استعمال حذف فعل و اضافه مصدر به مفعول شده، و واو «بحمدک» حالی و یا از

برای ملائسه و من استفهامی و «ذا» به معنی الذی است. و معرفت و عرفان اخص از علم، و به معنی دانستنی است که از روی تفکر و تدبر باشد. و قدر شئی مبلغ و اندازه آن است. حاصل مضمون بلاغت مشحون آن که: نیست معبودی به حق مستجمع جمیع صفات کمال مگر ذات مقدس تو. تنزیه می‌کنم تو را خداوند از آنچه لایق ذات و صفات و افعال تو نباشد، تنزیه کردنی و حال آن که مقرون و متلبس است این تنزیه من به حمد تو؛ یعنی این تسبیح کردن من تو را نعمتی است از جانب تو بر من، پس به ازای آن حمد لازم است. کیست کسی که بشناسد قدر و مرتبه تو را، پس نترسد از تو؛ یعنی کسی که عصیان تو می‌کند گویا تو را چنانچه باید نشناخته.

﴿وَمَنْ ذَا يَعْلَمُ مَا أَنْتَ فَلَا يَهَابُكَ﴾

علم به معنی ادراک و دانستن چیزی است، اما اگر دانستن متعلق به اصل ذات آن چیز باشد متعدی به یک مفعول خواهد بود، مثل ﴿لَا تَعْلَمُوهُمْ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ﴾^۱. و اگر دانستن چیزی بر صفتی باشد، خواه به عنوان اثبات و خواه بر وجه سلب متعدی به دو مفعول خواهد بود، مثل ﴿فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ﴾^۲. و «مهابت» به معنی خوف و هراس است؛ یعنی کیست کسی که بداند که چه کسی تو، پس خوف و هراس نداشته باشد از تو.

﴿الْفَتْ بِمَشِئَتِكَ الْفَرْقُ﴾

«تألیف» جمع کردن اجزای مختلفه است بر وجه ترتیب، که آن وضع هر شیئی است در موضع خود. و «مشیت» به معنی اراده، و «فرق» به معنی امور متفرقه است که میان یکدیگر باشند در ماهیات و صفات، مثل عناصر اربعه؛ و یا به معنی گروه متخالفه است که مضاد هم باشند در نسبها و اخلاق، مثل طوایف نوع انسان.

یعنی: جمع کرده به عنوان ترتیب به محض اراده خود امور متباینه و یا گروه متخالفه را که از یکدیگر جدا نمی‌شوند و به هم محتاج‌اند.
و در بعضی از نسخ بدل بمشیتک «بقدرتک» مذکور است.

﴿وَفَلَقَتْ بِقُدْرَتِكَ الْفَلَاقَ﴾

«فلق» به سکون لام به معنی پاره کردن و جدا نمودن اجزای شیء است از یکدیگر.
و «فلق» به فتح لام یا به معنی صبح است، و یا به معنی جدا کرده شده، که فعل به معنی مفعول، و مراد جمیع ممکنات باشد.

یعنی: شق و پاره کرده به قدرت کامله خود گریبان صبح را، و یا پرده عدم را منشق، و جمیع ممکنات را از ظلمت آبار نیستی به نور ظهور منور، و در صحرای وجود و هستی جلوه گر ساخته. و در بعضی از نسخ به جای بقدرتک، «بلطفک» مذکور است.

﴿وَأَنزَلَتْ بِكَرَمِكَ دِيَاجِيَ الْفَسَقِ﴾

دیاچی جمع به معنی ظلمت شدید است؛ قال صاحب الصحاح «دیاچی اللیل حنادسه و الحندس بالكسر، اللیل الشدید ظلمه»^۱. و غسق تاریکی اول شب را گویند؛
یعنی: منور و روشن ساخته به کرم عمیم خود تاریکی شب ظلمانی را. در فقره سابقه مراد از فلق اگر صبح باشد، در این فقره مراد از دیاچی الفسق ظلمت شب حقیقی خواهد بود. و اگر مراد از فلق ممکنات بود، ممکن است که دیاچی غسق کنایه از ظلمت عدم باشد.

﴿وَأَنهَرَتْ الْبَيَاءَ مِنَ الصَّمِّ الصَّيَاخِيدِ عَذْباً وَأَجَاجاً﴾

«انهار» به معنی ارسال و اجرا است. و «صم» به معنی سخت. و «صیاخید» جمع

صیخود، سنگ سخت، و این جا مبنی بر تجرید خواهد بود. و «عذب» آب شیرین و خوشگوار، و «اجاج» آب شور و تلخ را گویند؛
یعنی روان کرده آنها را از سنگهای بسیار صلب و سخت، حالکونی که بعضی از آنها شیرین و خوشگوار، و بعضی شور تلخ است. چنانچه در بعضی از جبال مشاهده می شود که دو چشمه در پهلوی هم جاری است که یکی در نهایت شیرینی و خوشگواری، و دیگری در غایت تلخی و بی مزه گی است؛ و این دالّ است بر کمال قدرت صانع جلّ شأنه. و در بعضی از نسخ بدل انهرت «اهمرت» به راء مهمله، مشتق از همر به معنی ریختن مذکور است.

﴿وَأَنْزَلَتْ مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً أُثْجَاجًا﴾

«معصرات» به معنی ابرها است که می افشوند باران را. و «ثجّاج» صیفه مبالغه به معنی بسیار ریزنده است؛

یعنی: فرستاده ای از ابرهای رحمت خود آبهای متقاطر متواتر را.

﴿وَجَعَلَتِ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لِلْبَرِّيَّةِ سِرَاجًا وَهَاجًا﴾

«برّیّة» به معنی خلق، و «سراج» در اصل لغت به معنی چراغ است، اما مجازاً اطلاق می کنند بر هر چه روشنی دهنده باشد. و «وهاج» مشتق از وهج به سکون هاء، به معنی درخشان؛

یعنی: و گردانیده ای آفتاب و ماه را از برای خلائق بسیار درخشانی که به آسانی تحصیل معاش توانند. شعر:

روزم تو برفروز شبم را تو نوردی کین کار توست کار مه و آفتاب نیست

﴿مِنْ غَيْرِ أَنْ تُمَارِسَ فِي مَا ابْتَدَأْتَ بِهِ لُغُوبًا وَلَا عِلَاجًا﴾

«مراس» و «ممارسه» به معنی معالجه و کوشش است. و «لغوب» به معنی تعب و مشقت. و «علاج» به معنی مزاوله.

حاصل معنی آن که: در آنچه ابتداء کرده به آن، بدون ارتکاب تعب و مشقت وارد شده، کما قال سبحانه: ﴿وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ﴾^۱. و بی مزاولت و مباشرت اعضاء و جوارح بوده، بلکه به محض مشیت و اراده، اشیاء موجود می شود، کما قال الله تعالی شأنه: ﴿إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۲.

﴿فَيَا مَنْ تَوَخَّذَ بِالْعِزِّ وَالْبَقَاءِ﴾

«توخذ» به معنی تفرّد، و بقاء عبارت از دوام وجود است؛ یعنی پس ای آن کسی که متفرّدی و بزرگواری، چه همه ممکنات در وجود و صفات محتاج اند به او، پس من حیث الاحتیاج ذلیل اویند و او مستغنی است از غیر که ﴿إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ﴾^۳.

و بقاء، لَأَنَّ ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾^۴.

﴿وَقَهَرَ عِبَادَهُ بِالْمَوْتِ وَالْفَنَاءِ﴾

«قهر» به معنی غلبه، و «موت» مفارقت روح است از بدن و «فناء» عدم بعد از وجود؛ یعنی: و مغلوب ساخته بندگان خود را به موت و فنا. و ممکن است که موت

(۲) سوره مبارکه یس / ۸۲.

(۱) سوره مبارکه ق / ۳۸.

(۴) سوره مبارکه قصص / ۸۸.

(۳) سوره مبارکه یونس / ۶۵.

مخصوص ذوی الأرواح باشد، و فنا از برای سایر موجودات باشد. و محتمل است که مراد از مرگ مفارقت روح از بدن، و از فنا اعدام بالمرّة باشد؛ بنابراین، مشعر است بر ردّ قول بعضی که به اعاده معدوم قائل نیستند. و در بعضی از نسخ به جای عباد، العباد مذکور است.

﴿صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْأَتْقِيَاءِ﴾

یعنی رحمت بفرست بر محمد و آل او که پرهیزکارانند.

﴿وَاسْمَعْ نِدَائِي وَاسْتَجِبْ دُعَائِي وَحَقِّقْ بِفَضْلِكَ أَمَلِي وَرَجَائِي﴾

«ندا» به معنی آواز است؛ یعنی بشنو آواز مرا. و این جا کنایه از برآوردن مطلب است، چنانچه در عرف محاوره‌ای می‌گویند: فلانی لحن فلانی را شنید؛ یعنی انجام مقصود او نمود. و «حقّق» مأخوذ از حقّ یحقّ به معنی ثبت است؛ یعنی بشنو آواز مرا، و قبول کن دعای مرا، و ثابت و محقّق گردان به فضل و کرم خود آرزوی دنیا و امید آخرت مرا.

﴿يَا خَيْرَ مَنْ دُعِيَ لِذَفْعِ الضَّرِّ وَالْمَأْمُولِ مِنْ كُلِّ عَشِيرٍ وَيُسِّرِ﴾

«ضر» به معنی بد حالی است. و «المأْمُول» عطف است به من موصول، و به معنی مرجو است؛

یعنی ای بهترین کسی که خوانده شده باشد از برای دفع مضرت و بد حالی، و بهترین امید داشته شده از برای رفع هر دشواری و حصول هر آسانی. و در بعضی نسخ چنین است که «یا خیر من انتجع لكشف الضر». «انتجاع» رو آوردن به کسی است جهت حصول مطلبی.

(بَكَ أَنْزَلْتُ حَاجَتِي فَلَا تَرَدَّنِي مِنْ سَنِي مُوَاهِبِكَ خَائِبًا)
(یا کریم یا کریم یا کریم)

تقدیم جار و مجرور برای افاده حصر، و «سَنِي» به معنی رفیع، و «مواهب» جمع موهبت به معنی بخشش است. و اضافه سنی به مواهب اضافه صفت به موصوف است. و «خائب» به معنی ناامید و غیر واجد مطلوب است؛

یعنی همین به تو تنها عرض کرده‌ام حاجت خود را، پس رد و منع مکن مرا از بخشش‌های بلند خود در حالت ناامیدی، ای بخشنده و جواد. تکرار لفظ کریم برای زیادتی مبالغه و الحاح در دعاست که «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُلْحِينَ فِي الدُّعَاءِ»^۱ و در بعضی از نسخ بدل از سنی مواهبک، «باب مواهبک» مذکور است.

(لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ)

یعنی نیست حایل و مانع از معاصی، و نه قوت و توانایی بر طاعت و عبادت مگر به استعانت خداوندی که بلند است به حسب ذات و بزرگ است به حسب صفات. و در بعضی از نسخ به جای «لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم» چنین مذکور است که «بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعِينَ».

و اگر داعی در وقت خواندن در هر جا که نسخه بدل ضبط شده جمع بین نخستین نماید، به این نحو که یکبار اصل و یک بار نسخه را به قصد بخواند شاید بهتر باشد. و در بعضی از نسخ دعا مذکور است که حضرت سید الساجدین علی بن الحسین

زین العابدین - علیه و علی آبائه الطاهرين و اولاده المعصومین صلوات الله و سلامه الى
 یوم الدین - بعد از اتمام این دعای شریفه به سجده رفته این مناجات را می خوانده اند:
 «إلهی قَلْبی مَحْجُوبٌ وَ نَفْسی مَئْیُوبٌ وَ عَقْلی مَغْلُوبٌ وَ هَوَاْی غَالِبٌ وَ طَاعَتی قَلِیلَةٌ
 وَ مَعْصِیَتی کَثِیرَةٌ وَ لِسَانی مُقِرٌّ بِالذُّنُوبِ فَکَیْفَ حِیلَتِی یا عَلَامَ الْغُیُوبِ وَ یا کَاشِفَ
 الْکُرُوبِ إغْفِرْ ذُنُوبِی کُلَّهَا بِحُرْمَةِ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ علیهم السلام یا غَفَّار یا غَفَّار بِرَحْمَتِکَ
 یا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ».

یعنی: ای معبود محبوب من، دل من محجوب و مستور است از کمال معرفت تو،
 و نفس من عیب ناک است، و عقل من مغلوب خواهشهای نفسانی است، و خواهشهای
 من غالب است بر من، و فرمان برداری من اندک است، و نافرمانی من بسیار است،
 و زبان من اقرار کننده است به گناهان، پس چیست چاره من ای پوشاننده عیب ها،
 و ای دانای غیب ها، و ای رفع کننده اندوه ها، ببخش گناهان مرا، همه آن را به حرمت
 محمد و آل محمد، ای بسیار بخشنده، ای بسیار بخشنده، ای بسیار بخشنده. به رحمت
 تو ای رحم کننده ترین رحم کنندگان.

قد اتفق الفراغ من ترجمة دعاء صباح المسمى بفتح الجنان، على سبيل الاستعجال
 مع تشتت البال بتأييد الملك المتعال في سبعة عشر ذال الحجة الحرام سنة ١٣٤٢.
 يدوم الخط في القرطاس دهرًا و کاتبه فی التراب رمیماً

(۱) در تمام کتبی که به این دعا اشاره شده از جمله بحار الأنوار مرحوم مجلسی، دعای صباح
 و سجده و مناجات بعد از آن به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت داده شده نه حضرت سجاد علیه السلام.

منابع تحقیق

* قرآن مجید۔

** نهج البلاغه: امام امیرالمؤمنین (علیہ السلام)، تحقیق شیخ محمد عبده، مکتبہ وجدانی، قم، ایران۔

۱۔ بحارالأنوار، علامہ مجلسی، مؤسسہ الوفاء، بیروت، لبنان، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق۔

۲۔ شرح الکافیہ، رضی الدین استرآبادی، تحقیق یوسف حسن عمر، مؤسسہ الصادق، تہران، ۱۳۹۵ ق۔

۳۔ الصحاح، اسماعیل بن حماد جوہری، تحقیق احمد عبدالغفور المطاطی، دارالمعلم للملایین، بیروت، لبنان، چاپ چہارم، ۱۴۰۷ ق۔

۴۔ عدۃ الداعی، احمد بن فہد حلی، تصحیح احمد موحدی قمی، مکتبہ وجدانی، قم، ایران۔

۵۔ کافی، شیخ کلینی، تصحیح علی اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیہ، قم، ایران، ۱۳۶۳ ش۔

۶۔ لسان العرب، محمد بن مکرّم، ابن منظور، نشر أدب الحوزة، قم، ایران، ۱۴۰۵ ق۔

۷۔ مجمع البحرین، فخرالدین طریحی، تحقیق سیّد احمد حسینی، مکتبۃ النشر الثقافت الاسلامیہ، ۱۴۰۸ ق۔

۸۔ مسند احمد، احمد ابن حنبل، دار صادر، بیروت، لبنان۔

۹۔ مشارق انوار الیقین، حافظ رجب یرسی، تحقیق سیّد علی عاشور، مؤسسہ اعلمی، چاپ اول، ۱۴۱۹ ق۔

۱۰۔ مناقب آل ابی طالب، محمد بن علی ابن شهر آشوب، تصحیح لجنة من اساتذة التجف الاشرف، المکتبۃ الحیدریہ، نجف اشرف، ۱۳۷۶ ق۔

۱۱۔ النہایۃ فی غریب الحدیث، ابن اثیر، تحقیق طاہر احمد الزاوی، محمود محمد طناحی، مؤسسہ اسماعیلیان، قم، ایران، چاپ چہارم، ۱۳۴۶ ش۔